

تأملی در رابطه علم تفصیلی خداوند به ماسوی الله در مرتبۀ ذات و قاعده بسیط الحقیقه در کلمات ملاصدرا

حسن معلمی^۱

چکیده

علم تفصیلی حضرت حق به همه حقایق (ماسوی الله با همه ویژگی‌ها و تفصیل و همه اعدام و محالات) مورد قبول و تأکید همه اندیشمندان مسلمان است. آنچه مورد اختلاف یا تفاسیر گوناگون قرار گرفته، تبیین این علم است؛ به گونه‌ای که موجب کثرت در ذات نگرده و تغییر و حرکت را به ذات حق راه ندهد. در این میان، قاعده «بسیط الحقیقه کل الاشیاء و لیس بشيء منها» از جمله مبانی و اصولی است که ملاصدرا و پیروان حکمت متعالیه برای این تبیین بدان متوسل شده‌اند و یک علم حضوری قبل از فعل (در مرتبه ذات) را به وسیله آن شرح و تفسیر کرده‌اند. اما قید «و لیس بشيء منها» مانع تفسیر آن به نحوی است که مورد ادعای اندیشمندان موافق با قاعده است. این مانع مورد نظر مقاله می‌باشد؛ یعنی تبیین مانع و پاسخ‌های آن و نارسایی‌های این پاسخ‌ها. به نظر می‌رسد پاسخ صحیح این مشکل و تفسیر صحیح این نحوه علم با قاعده اتحاد عقل و عاقل و معقول ممکن است که خود مقاله‌ای جدا می‌طلبد.

واژگان کلیدی: علم تفصیلی، علم علم الهی به غیر، علم ذاتی، قاعده بسیط الحقیقه، قاعده اتحاد عقل و عاقل و معقول، حکمت متعالیه.

مقدمه

خداوند متعال وجودی نامحدود است و همه صفات کمال را داراست. از جمله این کمالات، کمال علمی است. پس حضرت حق باید به ذات و صفات خود و همه ماسوی‌الله علم کامل و تفصیلی داشته باشد و ضرورت دارد این علم را در مرتبه ذات واجد باشد؛ زیرا علم تفصیلی به ماسوی‌الله در مرتبه فعل که همه ماسوی‌الله در محضر حضرت حق‌اند، کمال ذات را تأمین نمی‌کند.

آنچه در میان انواع علم حق در مقام تفسیر به تلاش فراوان نیاز دارد، علم ذات به ذات یا ذات به صفات و یا ذات به ماسوی‌الله به نحوه بساطت و اجمال نیست؛ زیرا تبیین این سه نحوه علم با توجه به مبانی فلسفه مشاء، اشراق و حکمت متعالیه چندان دشوار به نظر نمی‌رسد؛ آنچه بسیار پیچیده و مشکل می‌نماید، علم حضرت حق در مقام ذات به همه ماسوی‌الله با همه تفاسیل (وجودات، ماهیات، اعدام ملکات، حدود عدمی، اعدام و محالات) است؛ به نحوی که نه کثرت در ذات راه پیدا کند، نه اموری بر ذات عارض شوند و نه ذات خالی از علم باشد و از علم در مرتبه فعل نیز جدا گردد.

یکی از قواعد مورد استفاده برای این مهم، قاعده بسیط الحقیقه است. از این رو، در این مقاله ابتدا باید علم حضرت حق را به ماسوی‌الله در مرتبه ذات تبیین و تفسیر کنیم، سپس قاعده بسیط الحقیقه را به درستی بیان نماییم و در ادامه، در کنار توضیح رابطه علم حضرت حق با قاعده و نحوه استفاده قاعده در تفسیر علم حق، به شبهه‌های این باب و پاسخ‌های ارائه‌شده بپردازیم و در نهایت نظریه مورد قبول را ارائه کنیم. در ادامه مباحث مقاله را با عناوین زیر پی خواهیم گرفت:

۱. علم حضرت حق به ماسوی‌الله؛

۲. قاعده بسیط الحقیقه و کلمه «ولیس بشيء منها»؛
۳. رابطه علم حضرت حق و قاعده؛
۴. نقد و بررسی؛
۵. نظریه نهایی.

۱. علم حضرت حق به ماسوی الله

خداوند متعال کامل مطلق و نامحدود است و کامل مطلق همه کمالات را به نحو مطلق و نامحدود داراست. یکی از این کمالات، علم و دانایی است؛ یعنی خداوند به همه چیز (ذات خود، موجودات، معدومات، ماهیات، محالات، موجودات با همه تفصیل و جزئیات و حرکات و ممکنات و ...) علم دارد و هیچ چیزی از دایره علم او خارج نیست.^۱

متعلق علم خداوند عبارت است از:

۱. ذات حق (علم حضوری؛ همچون علم انسان به نفس خود)؛
 ۲. همه ماسوی الله بعد از خلق که همه در محضر حضرت حق حاضرند (علم حضوری)؛
 ۳. همه ماسوی الله قبل از خلق به صورت بسیط و اجمالی بدون کثرت (علم حضوری)؛
 ۴. همه ماسوی الله قبل از خلق با همه تفصیل و حدود عدمی و وجودی و همه تغییرات و تکثرات و جزئیات و همه معدومات و محالات.
- محل بحث نوشتار حاضر، علم خداوند به دسته چهارم از این متعلقات است که همه اندیشمندان به گونه‌ای آن را پذیرفته‌اند، ولی در تبیین آن اختلاف دارند. فیلسوفان مشاء به صور مرتسمه، عرفا به اعیان ثابتات و ملاصدرا به علم اجمالی در عین کشف تفصیل آن را تبیین کرده و فلسفه اشراق آن را مسکوت گذاشته است.
- ملاصدرا دو بیان برای حل مشکل اراده کرده است. بیان مشهور از طریق بسیط الحقیقه است که به علم اجمالی در عین کشف تفصیلی مشهور است، و بیان نامشهور

۱. وجود و علم و کمالات نامحدود الهی در جای خود اثبات شده است؛ به‌ویژه برهان امکان و وجوب ابن‌سینا و برهان صدیقین ملاصدرا.

عبارت است از مرآت شدن ذات حضرت حق برای همه ماسوی الله از طریق اتحاد عقل و عاقل و معقول. نظریه این نوشتار بیان نقاط ضعف قاعده بسیط الحقیقه در اثبات علم تفصیلی حق و اشاره به پاسخ صحیح از طریق اتحاد عقل و عاقل و معقول است.

۲. قاعده بسیط الحقیقه و کلمه «و لیس بشيء منها»^۱

با توجه به اصالت وجود (هستی و وجود تحقق عینی دارد و هر چه غیر اوست، از صفات وجود و ماهیات همه به عین وجود موجودند و وجودی زاید بر هستی ندارند) و تشکیک در وجود (وجود یک سنخ و یک حقیقت است و وجودات، متباین به جزء ذات یا به تمام ذات نیستند) این مسئله مطرح می شود که هر چه در درجات وجود و مراتب آن عالی تر و کامل تر باشد، کمال و بساطت بیشتری دارد و حقایق بیشتری را در خود داراست و اگر این وجود، وجود حق است که کامل مطلق است، پس همه حقایق را به نحو بساطت خواهد داشت.

پس از پذیرش این مقدار از بحث، دو تقریر می توان از این اصل و قاعده ارائه داد:

الف) تقریر قاعده بر اساس کثرت وجودات و نگاه فلسفی

۱. وجود حق تعالی عالی ترین مرتبه وجود و بسیط ترین آنهاست و فوق آن، وجودی تحقق ندارد.
۲. چون ذات حق از حیث کمال و وجود اشد الموجودات است و علّة العلل همه آنهاست، پس همه کمالات مادون را واجد است.
۳. کمالات مادون، حقیقت وجود مادون است؛ یعنی انسان عقلی، حقیقت انسان طبیعی است و انسان طبیعی رقیقه اوست. همچنین انسان الهی (مرتبه کمال انسان که در ذات حق بدون کثرت تحقق دارد) حقیقت انسان عقلی است و انسان عقلی رقیقه اوست.

۱. صدرالدین شیرازی، الاسفار؛ ج ۳، ص ۳۰۸-۳۰۳، ۳۲۸-۳۲۷، ۳۳۷، ۳۵۰، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۶، ۳۶۸، ۴۵۵-۴۵۷، ۴۸۸، ۵۰۲، ۵۰۷، ج ۴؛ ص ۲۱۵، ج ۶، ص ۱۱۰-۱۱۴، ۱۲۴، ۱۴۰، ۱۵۵، ۱۷۵، ۱۷۸، ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۵، ۴۳۳، ج ۷، ص ۲۵۲، ۲۵۳، ج ۸، ص ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۷۷، ۲۵۳، ۳۲۷، ج ۹، ص ۳۸، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۷۰، ۷۱، ۱۸۹؛ شواهد الربوبیه، ص ۴۰، ۴۲، ۴۷، ۴۸، ۱۲۸، ۱۳۹، ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۲۸، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۶۲؛ مفاتیح الغیب، ص ۲۶۷، ۳۳۱، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۸۰، ۵۹۶؛ المبداء و المعاد؛ ص ۲۹۶؛ عرشیه، ص ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۲۹ و کتب دیگر.

۴. پس بسیط الحقیقه همه اشیاست (حقیقت کمال وجود اشیا به نحو اعلا و ارفع در ذات او تحقق دارد، به نحو جمع الجمع و بسیط و واحد) و هیچ یک از آنها نیست و «لیس بشیء منها» یعنی نقص و محدودیت آنها را ندارد. حاصل مقدمات این است که اشخاص و جودات مادون در شخص وجود مافوق حضور ندارند، بلکه سنخ وجود مادون و کمال او در مافوق تحقق دارد و این تقریر با کثرت وجودات سازگار است.

ملاصدرا در این باره چنین نگاشته است:

«... أن الباري، جلّت عظمته، جميع الأشياء على الوجه الأرفع الأعلى» (صدرالدین

شیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۳، ص ۴۵۷).

«البرهان قائم على أن كلّ بسيط الحقیقة كل الأشياء الوجودية إلا ما يتعلق بالنقائص والأعدام» (همان، ج ۶، ص ۱۱۰).

«فإن قلت: فما معنى قول بعضی أساطین الحکمة والتحقیق «أنّ الباري كلّ الأشياء» و قد تقرّر أنّ کون الشیء کلاً لا بدّ فيه من حضور کثرة فی ذاته؟ قلت: ذلك معنى غامض حق، يلزم من بساطته وأحدیته أن يكون بحيث لم يكن حقیقة من الحقائق خارجاً من ذاته بذاته و مع كونه كلّ الأشياء، لا يوجد فيه شیء من الأشياء حتى يكون هناك کثرة لا بالفعل و لا بالقوة» (همان، ج ۴، ص ۲۱۵).

«فكل بسيط الحقیقة يجب أن يكون تمام كلّ شیء، فواجب الوجود لكونه بسیط الحقیقة، فهو تمام كلّ الدشياء على وجه أشرف و أطف و لا یسلب عنه شیء إلا النقائص و الإمكانيات و الأعدام و الملكات، و إذ هو تمام كلّ شیء و تمام الشیء أحقّ بذلك الشیء من نفسه، فهو أحقّ من كلّ حقیقة بأن يكون هو هي بعینها من نفس تلك الحقیقة بأن یتصدق على نفسها، فأتقن ذلك و کن من الشاکرین» (همان، ج ۶، ص ۱۱۴)؛ یعنی خداوند متعال حقیقت هر چیزی است نه خود آن چیز، بلکه هر چیزی غیر ذات حق، رقیقه ای است از یک حقیقت که در ذات حق است. پس حقیقت همه ماسوی الله در ذات حق است و همه ماسوا سایه های آن حقیقت به شمار می آیند.

«فجاز أن يكون هويةً واحدةً بسيطةً بجهةٍ واحدةٍ بسيطةً مصداقاً لحمل معاني كثيرةٍ و صدق مفهوماتٍ كثيرةٍ عليها من غير أن ينشلم بذلك وحدةً ذاته و وحدةً جهةً ذاته...» (همان، ج ۳، ص ۳۵۰).

«... أن المفهومات المتغايرة قد تتحد في الوجود و الحقيقة. فوجودٌ واحدٌ بسيطٌ لاشوب تركيب فيه أصلاً يمكن أن يكون مصداقاً لمفهومات كثيرةٍ كلها متحد في الوجود فيه و إن كانت في مواضع أخرى موجودةً بوجوداتٍ متعدّدةٍ في الخارج أو بجهاتٍ مختلفةً في الذهن...» (همان، ج ۳، ص ۳۵۶).

«ثم أقوى الوجودات هو الوجود الواجبي المبريء بالكليّة عن جهات الإمكانيات و الأعدام و الشرور و عن جهة النقص و القصور و هو عالم الإلهيه الذي فيه وجود جميع الأشياء كلها على وجه الوجوب الذاتي من غير شائبة كثرةٍ و إمكانٍ» (همان، ج ۶، ص ۱۵۵).

«و وجوبه الذاتي هو كلّ الأشياء، على وجه أعلى و أرفع و أشرف و أقدس، إذ كما أنّ للأشياء وجوداً طبيعياً في هذا العالم و وجوداً مثالياً ادراكياً جزئياً في عالمٍ آخر و وجوداً عقلياً كلياً في عالم فوق الكونين، فكذلك لها وجود أسمائي إلهي في صقع ربوبي يقال له في عرف الصوفيّة عالم الأسماء» (همان، ج ۶، ص ۱۸۷).

ب) تقرير قاعده بر اساس وحدت شخصی و نگاه عرفانی

با توجه به اصالت وجود و نامتناهی بودن وجود حق، هیچ مرتبه‌ای از وجود نیست که خالی از حق باشد و همه مراتب وجود به وجود حق اختصاص دارد. از این رو، حق تعالی همه حقایق است و اصولاً وجود او، وجود همه موجودات است و در کنار او وجودی تحقق ندارد و او همه موجودات است؛ بدین معنا که جا برای غیر نگذاشته است. پس بسط الحقیقه کلّ الأشياء، یعنی غیري تحقق ندارد، بلکه هر چه هست، اوست و همه، وجود اوست و وجود انحصار در او دارد و این کثرت‌ها که به اشیا تعبیر می‌شود، تعینات و شئون آن ذات احد و واحد است. عبارت ملاصدرا در این باب چنین است:

اعلم أنّ إتیته تعالی، ماهيته، و وجوده تعالی وجود کلّ شيء و وجوده عین حقیقه الوجود، من غیر شوب عدم و کثرة، لأنّ کلّ ماهیه يعرض لها الوجود ففي اتصافها بالوجود و كونها مصداقاً للحکم به علیها يحتاج إلى جاعلٍ يجعلها و لمّا ثبت امتناع

تأثیر شیء في وجوده من جهة أنّ العلة تجب أن تكون مقدمةً على المعلول بالوجود، و تقدّم الماهية على وجودها بالوجود غير معقول، فوجوده تعالى ماهيته، و ماهيته وجوده و لآته لو لم يكن وجود كل شيء لم يكن بسيط الذات و لا محض الوجود، بل يكون وجوداً لبعض الأشياء و عدماً للبعض، فلزم فيه تركيب من عدم و وجود و خلط بين إمكان و وجوب و هو محال. فوجوده وجود جميع الموجودات لكونه صرف حقيقة الوجود «لا يغادر صغيرة، و لا كبيرة إلا أحصاها» فهو الأصل و الحقيقة في الموجودية و ما سواه شؤونه و حيثياته و هو الذات و ما عداه أسمائه و تجلياته و مظاهره و هو النور و ماعده أظلاله و لمعاته و هو الحق و ما خلا وجهه الكريم باطل (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ)، (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ) فالوجود الحقيقي هو وجود الواجب المسمى بوجوب الوجود، و وجود ما سواه وجود مجازي مسمى بوجوب بالغير و قد يعبر عنهما بالسكون و الحركة، بخلاف الواجب بالذات، فإنه موجود بجميع الاعتبارات في جميع المراتب فكأنه استقر على ما هو عليه فتحّدس من ذلك معنى الوجود و عدمه (همو، ۱۳۷۷، ص ۷۰-۷۲)

مطلب مورد نظر این نوشتار، تبیین علم حضرت حق به ماسوی الله بعد از خلق از طریق بسط الحقیقه با نگاه فلسفی و کثرت وجودات است.

۳. رابطه علم حق با قاعده «بسيط الحقیقه کل الاشیاء»

بر اساس تبیین فلسفی قاعده، خداوند متعال بسط الحقیقه است و همه ماسوی الله را به نحو اشرف و اعلا داراست؛ یعنی ذات حق واجد حقیقت همه ماسوی الله است، ولی واجد شخص آنها با تعینات وجودی و حدود ماهوی نیست. «بسيط الحقیقه کل الاشیاء و لیس بشيء منها» و «لیس بشيء منها» نافی تعینات صوری و حدود ماهوی است. از سوی دیگر، خداوند به ذات خود علم حضوری دارد.

نتیجه این دو مقدمه این است که: خداوند به حقیقت همه اشیا ازلاً و ابداً علم حضوری دارد. پس علم حضرت حق به ماسوی الله قبل از خلق و در مرتبه ذات به نحوه حضوری با دو مقدمه دارای تبیین فلسفی و عقلی است (همو، ۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۲۶۱-۲۶۹؛ ۱۳۸۲، ص ۱۳۸؛ بی تا، ص ۵۵). عبارت ملاصدرا در این باب چنین است:

قد مرَّ أن وجوده [تعالی] كل الوجود، هكذا صفاته كل الصفات، لأنه بسيط الحقيقة وما هذا شأنه يكون كل الشيء، إذ كل بسيط الحقيقة لا يكون فيه نقصان لأنَّ النقصان يوجب التعدد، فما لا تعدد فيه أصلاً لا يكون ناقصاً وما لا نقص فيه لا يكون شيء من معنى ذاته خارجاً منه كما مرَّ. فعلمه تعالى واحد ومع وحدته يكون علماً بكل شيء و كل علم لكل شيء، إذ لو بقى شيء ما لا يكون ذلك العلم علماً به لم يكن علماً حقيقياً بل يكون علماً بوجه و جهلاً بوجه آخر... فما عند الله تعالى هو الحقائق المتأصلة التي ينزل الأشياء منها منزلة الظلال والأشباح وما عند الله أحقُّ بها مما عند أنفسها... (همو، ۱۳۸۲، ص ۱۳۸-۱۳۹).

ملاصدرا در این عبارت افزون بر آنچه توضیح داده شد، معتقد است:

۱. حقیقت اشیا به نحو اعلا و اشرف نزد حق موجود است.
 ۲. حقیقت اشیا حقیقی تر از اشیا بی است که در مرتبه نازله قرار دارند و حکم سایه آنها را دارند؛ یعنی مثلاً حقیقت چوب که نزد حضرت حق است، در چوب بودن حقیقی تر از چوب موجود در این دنیا است که سایه آن چوب است.
 ۳. علم حضوری حق به حقیقت اشیا، علم حقیقی تر است از علم به اشیا موجود در این دنیا و مرتبه نازله آن حقیقت.
 ۴. پس علم حضرت حق به حقیقت اشیا، علمی است به اشیا به احسن وجه.
- عبارت دیگر ملاصدرا که مؤید این برداشت است، چنین است:

فكما أن وجوده لا يشوب بعدمٍ ونقص، فكذلك علمه الذي هو حضور ذاته لا يشوب بغيبه شيء من الأشياء، كيف وهو محقق الحقائق ومشيء الأشياء، فذاته أحقُّ بالأشياء من الأشياء بأنفسها فحضور ذاته تعالى حضور كل شيء فما عند الله هي الحقائق المتأصلة التي تنزل هذه الأشياء منزلة الأشباح والأظلال (همو، بی تا، ص ۵۶-۵۵).

ملاصدرا مشکل ابن سینا را نیز عدم توجه به «قاعده بسيط الحقيقة كل الاشياء» می داند (همو، ۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۴۱۲-۴۱۳).

۴. نقد و بررسی

به نظر می رسد آنچه با مقدمات پیش گفته و عبارت ملاصدرا اثبات می شود، علم حضوری

اجمالی و غیرتفصیلی به اشیا موجود در این عالم است؛ زیرا اشیا این عالم، حدود و ماهیاتی دارند که به یقین در آن مرتبه الهی وجود ندارد و حتی اگر سایه آن حقایق شمرده شود و علم به حقیقت نیز عالی تر از علم به رقیقه و سایه پنداشته گردد، ولی هیچ یک علم تفصیلی به اشیا را با همه قیود و حدودی که از تنزل وجودی برخاسته، توجیه نمی کند و «لیس بشیء منها» نافی قیود و حدود عدمی و وجودی است.

ممکن است گفته شود ماهیات و حدود و قیود امور عدمی هستند و عدم متعلق علم واقع نمی شود و بحث در علم به امور وجودی است.

پاسخ آن است که: اولاً، گرچه علم حضوری به عدم تعلق نمی گیرد، حدود عدمی به تبع وجودشان متعلق علم حضوری هستند؛ مانند علم حضوری ما به شادی و غم که با ویژگی های تدریجی بودن، متعلق علم اند.

ثانیاً، اگر عدم و امور عدمی متعلق علم نیستند، پس این علم خداوند علم تفصیلی نخواهد بود؛ یعنی علم به شیء با همه ویژگی ها نیست و علم اجمالی خواهد شد. برای نمونه، سیلان موجودات این عالم، حدوث آنها، ماهیات آنها و ... متعلق علم خداوند نبوده، این علم به واقع کماهو نیست.

ثالثاً، علم حصولی به وجود و عدم تعلق می گیرد؛ مثل علم به عدم، معدوم، ممتنع، اجتماع نقیضین و استحاله آن یا علم به شریک الباری و امتناع آن، و اینکه گفته می شود عدم و عدمی متعلق علم قرار نمی گیرند، شامل علم حصولی نمی شود.

رابعاً، همه این نکات سبب می شود بگوییم علم تفصیلی خداوند به ماسوی الله قبل از خلق آنها یا در مرتبه ذات، علم تفصیلی است و محال است علم حضوری باشد؛ زیرا عدم و عدمی ها متعلق علم حضوری قرار نمی گیرند (طبق مدعای قائل) و نفی علم تفصیلی نیز نفی کمال از حق است؛ پس باید علم حصولی را پذیرفت.

البته روشن است که علم حصولی در ما انسان ها تدریجی، حادث می شود و طبق نظریه مشهور به عروض کیف نفسانی است، ولی می توان در خدای متعال به علم حصولی با این ویژگی ها قائل شد:

۱. ازلی و ابدی باشد.
۲. نامتغیر و غیرحادث باشد.
۳. عین ذات حق و نه زاید بر ذات حق باشد؛ یعنی ذات حق حاکی و مرآت همه

ماسوی الله باشد ابداً و ازلاً؛ همان گونه که ملاصدرا در بحث اتحاد عقل و عاقل و معقول در انسان قائل است؛ یعنی معتقد است علم عرضی زاید بر نفس نیست، بلکه اشتداد نفس است؛ به گونه ای که نفس حاکی و مرآت غیر خود می شود و این حکایت عین وجود نفس است، نه امری زاید بر نفس.

همین مطلب را درباره خداوند متعال نیز می توان مدعی شد که علم حصولی خدا، ازلی و ابدی است و تدریجی نیست، ولی عین ذات حق است و ذات حق ازلاً و ابداً مرآت و حاکی همه ماسوی الله است؛ یعنی مدعای بحث اتحاد عقل و عاقل و معقول در این جهت می تواند در علم خداوند نیز جاری باشد.

□ جالب آن است که بدانیم ملاصدرا در مواردی به چنین علمی در حضرت حق اذعان کرده، حتی تفسیر اتحاد عقل و عاقل و معقول را در بحث علم خداوند متعال به کار برده است (همو، ۱۹۸۱م، ج ۳، ص ۴۵۵-۴۵۷ و ۲۶۹-۲۷۱). البته در مواردی که ایشان از قاعده اتحاد عقل و عاقل و معقول استفاده کرده، عباراتی نیز به کار برده است که با بسیط الحقیقه سازگاری دارد و تفکیک روشنی انجام نداده است، ولی چه مقصود ایشان استفاده از اتحاد عقل و عاقل و معقول به تنهایی باشد یا ترکیب آن با قاعده بسیط الحقیقه، می توان از اتحاد عقل و عاقل و معقول کمک گرفت و یک علم تفصیلی حصولی را در مرتبه ذات تبیین کرد.^۱

نکته دیگر اینکه، ایشان در شواهد الربوبیة عباراتی در باب علم خدا دارد که فقط یا بیشتر با قاعده اتحاد عقل و عاقل و معقول همراه است. عبارت ایشان چنین است:

إن ذاته تعالی فی مرتبة ذاته مظهر جمیع صفاته و أسمائه کلّها، و هی أيضاً مجلّة یری بها و فیها صور جمیع الممكنات من غیر حلول و لا اتحاد؛ إذ الحلول یقتضی وجود شیئین لكلّ منهما وجود یغایر وجود صاحبه، و الاتحاد یستدعی ثبوت أمرین یشترکان فی وجود واحد ینسب ذلك الوجود إلى کل منهما بالذات؛ و هناك لیس كذلك - كما أشرنا إليه -، بل ذاته بمنزلة مرآة تری فیها صور الموجودات کلّها، و لیس وجود المرآة وجود ما یتراءى فیها أصلاً (همو، ۱۳۸۲، ص ۵۴).

۱. تبیین علم حق از طریق اتحاد عقل و عاقل، مقاله ای جدا می طلبد.

روشن است که مرآت، حاکی واقع است و واقع را نزد خود ندارد؛ پس علم مرآتی، علم حضوری نیست، بلکه علم حصولی است و توجیه عبارت به علم حضوری و از طریق قاعده بسیط الحقیقة که مرحوم سبزواری انجام داده است، ناتمام است و با نص عبارت سازگاری ندارد.

در واقع در علم حضوری وجدان و حضور واقع مطرح است، ولی در علم حصولی، حکایت واقع، و حکایت غیر از وجدان است. البته علم به حاکی علم حضوری است؛ چون حاکی نزد عالم است، ولی روشن است که بحث در علم به محکی است، نه حاکی.

۵. نظریه نهایی

الف) انحصار علم خداوند به علم حضوری وجهی ندارد، مگر اینکه نگران عوارض و لوازم علم حصولی (حدوث، تدریج و زیادت) باشیم که روشن است علم حصولی انسان این چنین است، نه هر علم حصولی.

ب) علم حضوری انسان نیز محدودیت‌هایی دارد، ولی آن محدودیت‌ها موجب نشده علم حضوری از خداوند سلب شود. می‌گویند محدودیت علم حصولی لازم لاینفک آن است؛ برخلاف علم حضوری. پاسخ آن است که این مطلب صرفاً یک ادعاست و در بیان ملاصدرا در بخش اتحاد عقل و عاقل و معقول این مطلب به خوبی تبیین شده که برای مثال عروض و زیادت لازمه لاینفک علم حصولی نیست.

ج) علم به معدومات و ممتنعات با علم حضوری امکان ندارد و سلب علم به آنها نیز در خداوند نقص است. پس باید علم حصولی در باب حق تعالی، تبیین شود.

د) علم تفصیل حکایی به ذات حضرت حق ضربه نمی‌زند؛ زیرا حضور ممکن با محدودیت‌ها نیست، بلکه حضور حاکی است بدون محدودیت و فقط نشانه محکی است.

ممکن است گفته شود این حاکی‌ها محکی‌ها را با تفصیل نشان می‌دهند، نه بدون تفصیل و همین مقدار حکایت، نوعی کثرت لازم دارد.

پاسخ آن است که: اولاً، عین همین اشکال در تبیین علم از طریق قاعده بسیط الحقیقة وجود دارد، بلکه شدیدتر است؛ زیرا اگر حضور همه حقایق در ذات حق ملاک علم است، سؤال می‌شود که همه حقایق با حفظ کثرت یا بدون کثرت. اگر هیچ کثرتی در کار

نباشد، چگونه علم تفصیلی است و اگر با کثرت همراه باشد، اشکال بازمی‌گردد و چون وجدان است نه حکایت، اشکال شدیدتر است.

ثانیاً، در جمع همین علم تفصیلی در مرتبه ذات حق و استحاله آن با علم حضوری (چون علم حضوری در امور متغیر با حفظ تغیر و امور محدود با حفظ محدودیت و معدومات و ممتنعات ممتنع است) راهی جز علم حصولی باقی نمی‌ماند و این مقدار کثرت (کثرت حکایی) نه استحاله‌ای به دنبال دارد، نه مفری از آن وجود دارد؛ به‌ویژه اگر توجه کنیم که همه صفات به‌نحو جمع‌الجمع در ذات حق وجود دارند و نفسی صفات در هیچ مرتبه‌ای، حتی مرتبه عیب‌الغیوب جایز نیست، الا اینکه تعینات و تمایزات به‌نحوی که به بساطت ذات لطمه بزنند، در ذات حق منتفی است.

در واقع یا باید علم تفصیلی حق را در مرتبه ذات به ماسوی الله به‌صورت کلی بپذیریم و در تبیین آن اظهار عجز کنیم و یا اگر به علم حضوری قابل تبیین است و کثرت آن مضر نیست، به طریق اولی آن را می‌توان به علم حصولی تبیین کرد.^۱

۱. تبیین تفصیلی و یا ذکر مقدمات و لوازم و نتایج مقاله‌ای جدا می‌طلبد.

منابع و مأخذ

۱. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم (۱۳۸۲). الشواهد الربوبية. تهران: بنیاد حکمت صدر.
۲. _____ (۱۳۷۷). المظاهر الالهية. تحقیق سید جلال‌الدین آشتیانی. قم: انتشارات دفتر تبلیغات.
۳. _____ (۱۳۶۳). مفاتيح الغیب مع تعلیقات علی النوری. تصحیح محمد خواجوی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۴. _____ (۱۳۶۱). العرشیه. تصحیح و ترجمه فارسی بقلم غلامحسین آهنی. تهران: مولی.
۵. _____ (۱۹۸۱م). الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة العقلیة (ج ۳-۴، ۶-۹). بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۶. _____ (بی تا). المشاعر. اصفهان: مهدی.